



مروری بر زندگی ۲ راوی شهید دفاع مقدس که به تازگی از کتاب زندگی‌نامه‌شان رونمایی شده است

# فارغ التحصیلان مدرسه مفید در دانشگاه جبهه هم قبول شدند

سردار مرتضی قربانی به شهید امیری مقدم گفته بود اگر جدا شدنت از من شرط رفتن به بهشت باشد، موافقم!

**■ مدرسه مفید** شهیدان امیرمقدم و صادقی نژاد از فارغ التحصیلان دوره پنجم مدرسه مفید بودند و دوستی دیرینه‌ای از روزگاران قدیم با همدیگر داشتند. نکته جالب توجه در مورد بچه‌های دبیرستان مفید به حضور پرشمارشان در میان راوی‌های اعزام شده به مناطق جنگی برمی‌گردد. به نظر می‌رسد رویکرد خاص بنیانگذاران و مسئولان وقت دبیرستان مفید برای تربیت دانش‌آموزان و توانایی‌های خاص تحلیلی و کاربردی دانش‌موختگان آن، توجه مسئولان بخش تاریخ‌نگاری جنگ را جلب می‌کرد.

واسطه دعوت دانش‌آموزان مدرسه مفید برای راوی‌گری، سیدابوالفضل موسوی بیوگی بود. در کنار شهیدان صادقی نژاد و امیری مقدم، سه راوی شهید دیگر از مدرسه مفید آمده بودند. شهیدان حسین جلابی‌پور، محسن فیض و حمید صالحی دیگر شهیدان راوی مدرسه مفید هستند.

رابطه بچه‌های مدرسه مفید با همدیگر، با دانش‌آموزان مدرسه‌های دیگر فرق داشت. یک علقه و محبت خاصی بین‌شان بود. همه کارهایشان را با هم و دسته جمعی انجام می‌دادند. درس خواندن، هیئت و مسجد، اردو و سفر و تفریح، همه جایا هم بودند. در جبهه هم یک جا جمع بودند. در یک گروهان. گروهانی که فرماندهاش شهید سعید صالحی، دایی سعید امیری مقدم بود.

**■ شهید سعید امیری مقدم**

شهید امیری مقدم از همان نوجوانی با مقوله شهادت و جهاد آشنا شد. ۱۴ ساله بود که منافقین عموش را ترور کردند. با رفتن عمو مسعود، سعید به اندازه ۱۰ سال بزرگ شد و قد کشید. خودش را آماده حضور در هر میدان بزرگی می‌دید. بعد از عملیات فتح‌المبین عازم جبهه شد و بیش از ۴۰ روز را در منطقه ماند. آن زمان، سعید ۱۵ سال بیشتر نداشت.

سعید هم‌زمان با حضور در جبهه، درس‌هایش را هم می‌خواند و توانست در کنکور تبه ۸۱ بااورد و رشته عمران دانشگاه تهران را انتخاب کند. با وجود قبولی در دانشگاه، قید حضور در جبهه را نزد گاهی می‌آورد می‌گفتند کشور به مهندس هم نیاز دارد و تو چرا اقتدر به جبهه می‌روی؟ سعید هم در جواب می‌گفت: «من زیر چتر صدام مهندس بشم، ارزشی دار؟ ما باید اول در این زمان، شر صدام رو کم کنیم، برگردیم بنوینیم مهندس بشیم، بتونیم کار برای کشور کنیم، ولی الان که صدام جلوی پای ماست، این واجب‌تره.»

سعید و دایی‌اش حمید، یک سال با هم اختلاف سنی داشتند. شهید حمید صالحی بصیرت خاصی داشت و اگر نیم ساعت با کسی صحبت می‌کرد، می‌توانست خط مشی فکری‌اش را تشخیص دهد. حمید در جریان عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید و شهادت‌ش داغ بزرگی را در دل سعید نشاند.

پدر شهید امیری مقدم درباره ارتباط پسرش با دایی‌اش می‌گوید: «دایی که نه، شاید بیشتر به برادر شبیه بود برای سعید، اینکه می‌گویند دو نفر، یک روح هستند در دو بدن، مصداقش می‌شود حمید و سعید حمید وصیت کرده بود که سعید از قبر بیرون آید، کمرش مثل فانوس‌های قدیمی که تا می‌شد، خم شدند. این دو خیلی به هم علاقه داشتند، محرم‌را هم دگر بگردد؛ با هم بزرگ شده بودند و با هم به جبهه می‌رفتند و می‌آمدند.»

سعید جوانی شوخ، بشاش، پرشور و انرژی بود که این شور و انرژی‌اش با ادب و منانت همراه می‌شد. این را تمام هم‌زمانش می‌گویند. جوان باجذب‌های

هم بود. شهید امیری مقدم یک دوراهی در زمان عملیات کربلای ۵ راوی مرتضی قربانی در لشکر ۲۵ کربلا می‌شود.

مسعود نورمحمدی از راویان دفاع مقدس و هم‌رز



شهید سعید امیری مقدم



**■ احمد محمد تبریزی**

حضور راوی‌ها در دفاع مقدس ابتکاری جالب توجه از سوی سپاه پاسداران بود تا وقایع و حوادث جبهه‌ها، بدون تحریف در اختیار نسل‌های آینده قرار بگیرد. این ایده بکر موجب شد تا هر فرمانده یک راوی در کنار خودش داشته باشد تا آن راوی تمام دیده و شنیده‌هایش را ضبط و ثبت کند. بسیاری از حقایق دفاع مقدس که امروز به ما رسیده، حاصل تلاش و رشادت‌های همین راوی‌هاست که بسیاری از آنها در دوران دفاع مقدس به شهادت رسیدند. مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس به تازگی از دو کتاب که به زندگی راوی‌های شهید می‌پردازد، رونمایی کرد. انتشار این کتاب‌ها، گامی مهم جهت شناخت و درک بهتر کار راوی‌ها در دفاع مقدس است. کتاب «به شرط بهشت» به زندگی شهید سعید امیری مقدم، راوی مرتضی قربانی، فرمانده لشکر ۲۵ کربلا می‌پردازد. کتاب دیگر با نام «خانه بیست و ششم و زندگی شهید سعید صادقی نژاد، راوی سردار رنوفی، فرمانده لشکر ۷ ولی عصر (عج) را در برمی‌گیرد.

می‌رسد و طبق سفارشش او را در کنار مرز دایی‌اش به خاک می‌سپارند.

**■ شهید سعید صادقی نژاد**

از همان کودکی سعید را به هوش زیاد و روحیه کنجکاوش می‌شناختند. جوانی درس‌خوان، کم‌حرف، آرام و محجوب که سکوت‌هایش عمیق و دلنشین بود. سعید نظم خاصی در زندگی‌اش داشت. درس‌هایش را طبق برنامه‌ریزی می‌خواند و یک مقطعی نیز، ورزش‌های رزمی کار می‌کرد.

برای حفظ قرآن هم برنامه‌ریزی داشت. هر روز قرآن می‌خواند در کنار خواندن و حفظ قرآن، خواندن کتاب‌های شهید مطهری و اصول کافی و چندین کتاب دیگر نیز جزو برنامه‌هایش بود. سعید مکانیک دانشگاه علم و صنعت می‌خواند و با جدیت زیادی درس‌هایش را ادامه می‌داد.

اولین بار در ۱۷ سالگی بسیجی بود که به جبهه رفت و دو ماه در جبهه ماند. وقتی برگشت تهران، دوره‌های امداد پزشکی را دید و پنج، شش ماهی به عنوان بسیجی امدادگر فعالیت می‌کرد تا اینکه به سپاه رفت.

پس از سال ۱۳۶۵ دفتر تحقیقات جنگ از سعید



از همان کودکی سعید را به هوش زیاد و روحیه کنجکاوش می‌شناختند. جوانی درس‌خوان، کم‌حرف، آرام و محجوب که سکوت‌هایش عمیق و دلنشین بود. سعید نظم خاصی در زندگی‌اش داشت. درس‌هایش را طبق برنامه‌ریزی می‌خواند و یک مقطعی نیز ورزش‌های رزمی کار می‌کرد



مسعود نورمحمدی از راویان دفاع مقدس و هم‌رزم شهید امیری مقدم این دوره از زندگی او را چنین بیان می‌کند: «آن قدر از تباطوش با مرتضی قربانی زیاد شده بود که وقتی می‌خواست برود گر وهان بگیرد، قربانی نمی‌گذاشت؛ به او گفته بود با بد بمانی پیش من و کادر من باشی»

و چند نفر دیگر دعوت کرد تا به عنوان راوی فعالیت کنند. در جلسه‌ای مهم به آنها چنین گفته می‌شود: «این کار، آدم‌های خاص خودش را می‌خواهد. همه می‌توانند اسلحه‌دست بگیرند و بجنگند، اما همه کس نمی‌تواند راوی شود. کار سختی است و شما باید تمام وقایع را از ثبت کنید. شما در واقع امین کسانی هستید که دارند می‌جنگند. باید وقایع را به گونه‌ای ثبت کنید که چیزی از قلم نیفتد. مسئولیت خیلی سنگینی روی دوش شماست.»

در واقع راوی‌ها از افراد تحصیل کرده و مورد اعتماد سپاه بودند که در این سطح از اطلاعات ورود پیدا می‌کردند. حتی به اطلاعاتی دسترسی داشتند که ممکن بود فرمانده به نفرت اصلی‌اش نگاه کند. راوی‌ها امین و مورد اطمینان بودند.

برای سعید و سایر هم‌زمانش سخت بود تا اسلحه را زمین بگذارند و دفتر قلم و ضبط صوت در دست بگیرند. شهید صادقی نژاد به لشکر ۷ ولیعصر (عج) می‌فرمانده سردار رنوفی رفت. رفتار، سکوت، وقار، طمأنینه، دانش و اطلاعات سعید، فرمانده‌اش، سردار رنوفی را نیز تحت تأثیر قرار می‌داد.

مسعود نورمحمدی در مورد ویژگی‌های اخلاقی شهید می‌گوید: «سعید در دورانی هم که مدرسه بودیم، گزیده‌گو نبود و مراقبت نفس داشت. هر حرفی را هر جایی نمی‌زد. آدم محتاطی بود. کلآ آدم مراقبی نبود و قرآن زیاد می‌خواند. در مسافرت‌ها هم کار خرید را انجام می‌داد و بدون اینکه به کسی بگوید صبح زود بلند می‌شد و می‌رفت نان می‌گرفت. آدمی بود که سعی می‌کرد به دیگران کمک کند.»

قرار بود در آبان سال ۱۳۶۶ عملیات نصر ۸ در مابوت عراق انجام شود. این عملیات دومین حضور سعید به طور جدی در منطقه بود. پیش‌تر یک بار به عنوان امدادگر به منطقه رفته بود و حالا برای عملیات نصر ۸ خودش را آماده می‌کرد.

عملیات انجام می‌شود و بخش‌هایی از منطقه به طور کامل پاکسازی نمی‌شود. نیروها باید خودشان را به قلمای صعب‌الجور با شیبی تند می‌رانند. سطح کوه بزرگ بود و دشمن غیر از تک تیرانداز با تانک نیز منطقه را می‌زد. نیروها نفع نبرد بودند که برای شناسایی رفته بودند.

مسعود نورمحمدی سراسر خط را داشت و جلوتر از همه حرکت می‌کرد، پشتت سر او سعید و دیگر نیروها بودند. در حین رفتن، یک گلوله به می‌زند. کسی‌شان می‌خورد و همه را به زمین می‌اندازد. آن از جمع تنها نورمحمدی بلند می‌شود و بقیه را بی‌جان روی خاک می‌بیند. او با هر جان‌کندنی بود خودش را به پایین می‌رساند و در بیمارستان متوجه شهادت سعید می‌شود. یک ترش مستقیم به قلب سعید صادقی نژاد اصابت کرد و در روز جمعه ۱۳۰ آبان ۱۳۶۶ در جریان عملیات نصر ۸ در مابوت عراق به شهادت رسید.

### گفت‌وگو



نگاهی به وقایع ۱۶ شهریور ۱۳۵۹

در گفت‌وگوی «جوان» با یک راوی دفاع مقدس

## شروع جنگ را می‌توان از سقوط «خانلیلی» ثبت کرد

**■ علیرضا محمدی**

۱۶ شهریور ۱۳۵۹ نقطه عطفی در تاریخ دفاع مقدس است. در این روز اولین تجاوز زمینی و هوایی گسترده عراق به پاسگاه‌های مرزی ایران انجام گرفت و سپس منطقه خانلیلی که از مناطق مرزی استان کرمانشاه بود به تصرف دشمن درآمد. جنگ به شکل علنی آغاز شده بود. اما تا ۱۵ روز بعد، یعنی زمان بمباران فرودگاه‌های کشور، برخی از مسئولان وقت باور نداشتند که جنگ آغاز شده است. در گفت‌وگو با سعید محمودی از رزمندگان و راویان دفاع مقدس نگاهی به وقایع آن روزها می‌اندازیم.

منتهی به شروع رسمی جنگ هم از همین دست وقایع مهجور دفاع مقدس است که متأسفانه توجه زیادی به آن نمی‌شود.

بعثی‌ها حمله اصلی خودشان را از جنوب آغاز کردند، اما پیش از شروع رسمی جنگ بیشتر به مرزهای غربی حمله می‌کردند، علتش چه بود؟

دکترین نظامی عراق علیه ایران بر مبنای یکسری ادعاهای مرزی بود. آنها روی مناطقی مثل عین‌القوس، سومار و میمک و کرمانشاه را بمباران کردند. بعد به منطقه خانلیلی حمله کردند و آنجا را به اشغال درآوردند. وسعت منطقه‌ای که آنها در ۱۶ شهریور تصرف کردند، قابل توجه بود. این که پیش از شروع رسمی جنگ به میمک یک تجاوز آشکار بود و سخن صدام هم مؤید به همین مطلب است.

پس چرا وقایع این روز آن طور که باید در کشور ما مورد توجه قرار نگیرد؟ منظورم آن زمان نیست، بعدهاست. کلاً یک سری از وقایع دفاع مقدس مظلوم‌تر و مهجور تر از وقایع دیگر هستند. مثلاً دو هفته پایانی جنگ که عراق با ارتش تقویت شده مجدد به ما حمله کرد و بچه‌های رزمنده در نهایت محرومیت و محدودیت مقابل‌شان ایستادند خیلی در تاریخ دفاع مقدس به آن توجه نمی‌شود، اما ما می‌ایم روز تجاوز دشمن به کشورمان را به عنوان هفته دفاع مقدس گرامی می‌داریم که به نظر من درست نیست. ماجرای روزهای آخر



دکترین نظامی بعثی‌ها علیه ایران بر مبنای یکسری ادعاهای مرزی بود. آنها روی مناطقی مثل عین‌القوس، سومار و میمک و آرون‌درواداعاهایی داشتند. وقتی می‌بینیم که عراق به خانلیلی حمله می‌کند، مقدمه‌ای برای حمله‌اش به عین‌القوس است

### جدول سودوکو

ارقام ۹ تا ۹ را طوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های

کوچک سه‌درسه فقط یک بار

به کار روند

### جدول کلمات متقاطع

**■ پاسخ جدول شماره ۶۵۷۳**

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ب	ا	ن	ک	م	ع	ج	ا	ن	ب	ا	ن	ب	ا	ن
ر	ب	ا	و	ه	ا	ی	و	ل	س	ا	ن	ب	ا	ن
ی	ه	ب	ا	ر	ا	م	ا	ن	س	ب	و	ب	و	ب
ا	ج	ا	م	ر	ی	ک	ی	ف	ا	ی	ب	ر	ز	ب
ن	ا	و	ی	ا	و	ا	و	ا	و	ا	و	ا	و	ا
ی	م	ی	ن	ه	ن	ر	م	د	د	د	ا	ب	ل	ل
س	ا	ز	ا	ف	و	ن	د	ا	د	ا	ب	ا	ب	ا
ا	ی	ن	د	ر	ا	ت	ع	ب	ه	ب	ه	ب	ه	ب
ل	ر	د	م	ن	م	ن	م	ن	م	ن	م	ن	م	ن
م	ا	و	ا	ن	ا	ر	ی	ب	ا	ر	ی	ب	ا	ر
م	ا	ن	ا	ی	ا	ی	ا	ی	ا	ی	ا	ی	ا	ی
ب	و	ن	ی	ر	ا	س	ن	ا	ی	ا	ی	ا	ی	ا
ب	و	ن	ا	ر	ا	م	ر	ز	ب	ا	ن	ب	ا	ن
ب	ا	ر	ا	م	ر	ز	ب	ا	ن	ب	ا	ن	ب	ا